

سخن سردبیر

آرمان آرین



ویسپوبیش، سال ۳، شماره ۶

«به نام یکتاخدای درخشنده‌ترین»

ویسپوبیشی‌های نازنین‌ام،
در ایران و تاجیکستان و افغانستان و سراسر جهان:

حتماً همه‌ی شما به اهمیت تاریخ، آگاه هستید. تاریخ البته، فقط یک علم خشک که از اعداد و سال‌ها و جنگ‌ها بگوید یا در واقع تلنبار اتفاقات در زمان‌های گذشته نیست! بلکه خزانه‌ی دانش و تجربه‌ی زندگی آدم‌هاست و آینه‌ای برای دیدن خودمان در زمانه‌ی نیاکانمان تا بتوانیم زندگی امروز و آینده را بهتر بسازیم.

درس‌های تاریخ بشر، بی‌نظیر و بی‌نهایت‌اند و اگر درست دانسته و آموخته شوند، باعث آبادانی یک کشور یا تمدن در زمان حال خواهند شد. صد البته تاریخ چیزهایی هم دارد که موجب عبرت‌اند و نباید آنها را تکرار کنیم و فقط باید از آنها آموخت و به موزه سپرد و از رفتارهای روزمره، حذف‌شان کرد.

حال، این تاریخ را ما با چیزهایی می‌شناسیم و می‌سنجیم که از دوره‌های مختلف‌اش در سرزمین‌های گوناگون برجای مانده؛ از اشیاء و وسایل مردم گرفته تا آثار هنری و معماری و ادبی و... در واقع هر چیزی که از دورانی باقی مانده، به هزار و یک دلیل، باارزش است. هم به دلیل قدمت‌اش هم برای آشکارکردن چیزهایی از دوران‌اش و هم به‌خاطر داستان‌هایی که با خود دارد و بخشی از پازل هستی بشر را کامل می‌کند و...

بنابراین احترام گذاشتن ما به آثار تاریخی — چه در کشور خودمان و چه در کشورهای دیگر — به نوعی، احترام به نفس تاریخ است؛ و احترام به تاریخ، یعنی احترام به انسان. و احترام به انسان یعنی احترام به خودمان، خانواده‌مان و کل هستی و هستی‌بخش.

بنابراین باید به تاریخ مثل رودخانه‌ای خروشان بنگریم که زنده و جاری با تمدن آدمیان در ارتباط است، نه مثل یک باتلاق متروک و بی‌اهمیت!

حال با این مقدمه، ببینید که تخریب آثار تاریخی چقدر کار زشت و نابخردانه‌ای است! تخریب هم لازم نیست که حتماً با لودر و بولدوزر یا توپ و بمب و کلنگ و تیشه باشد - که البته آنها دیگر وحشتناک و وحشیانه است و در تاریخ هم نمونه‌هایی دارد که جلوتر خواهیم گفت!

از نمونه‌های تخریب آثار تاریخی، یکی رسم زشت یادگارنویسی بر بناهای کهن و باستانی است. کاری که نه فقط باعث نابودی آثار قدیم می‌شود، بلکه آنها را زشت و بدنما می‌کند و نهایتاً، بی‌فرهنگی عده‌ای از آدمیان را نشان می‌دهد که هیچ احترامی برای نیاکان خودشان و بشریت قائل نیستند. بنابراین وقتی مردم کشورهای دیگر می‌آیند و آن یادگاری‌ها را می‌بینند با خودشان نتیجه می‌گیرند که مردم آن کشور برای تاریخ و نیاکان و آثار ملی خودشان ارزشی قائل نیستند و بنابراین خود آن ملت هم در خور توجه نیستند.

نخستین جایی که من این تخریب را به چشم خود دیدم، در هفده سالگی بود. در تخت‌جمشید، خانواده‌ای آمده بودند و بچه‌شان روی سرستون‌ها و پیکره‌های دیرین و زیبا راه می‌رفت و پدر و مادرش هم به‌جای اصلاح رفتار او می‌خندیدند! اما زشت‌ترین یادگارنویسی را در «میل ازدها ممسنی» که به تعبیری کهن‌ترین منار جهان از عهد اشکانی است، دیدم. در آن وقت ۲۷ ساله بودم و به تماشای عظمت ایران‌ام، به آن دیار کهن و زیبا رفته بودم.



این موضوع دردبار، این رسم کثیف و عقب مانده، غیرمتمدنانه، وحشیانه و عقده‌وار را بارها بسان بلا و بختکی که بر سر آثار باستانی و کهن ایران ما آوار شده باشد، در انبوهی از بناها و مراکز تاریخی، در شهرها و روستاها دیده‌ام و انگار تمامی هم ندارد!

گویی عده‌ای به خیال اینکه کار بامزه‌ای می‌کنند، یا شاید هم به توهم اینکه با نوشتن نام خود روی آن اثر باستانی، خودشان را جاودانه می‌کنند و به آن بنا گره می‌زنند، این کارها را می‌کنند. شاید هم غرض و مرضی هست از سوی عده‌ای که احساس دشمنی با این تاریخ دارند و این گونه عقده‌گشایی می‌کنند.

و این همیشه برایم سؤال است که برخی اشخاص، نه با سرافکنندگی، بلکه با افتخار، روی آثار هنری و تاریخی یادگاری می‌نویسند، و گاه حتی نام کامل و شهر و تاریخ بازدید / تخریب‌شان را هم بر دیواره و مجسمه و... کنده‌کاری می‌کنند! غافل از اینکه، این سند جاودانگی آنها نیست، بلکه نماد توحش و نادانی آنهاست که پیش چشم بازدیدکنندگان بعدی قرار می‌گیرد.

در این لحظه شاید انگشت اتهام اغلب ما به‌سوی هموطنان ایرانی و نهایتاً برخی کشورهای همسایه اشاره رود و این کارها را از ملت‌های پیشرفته غربی و شرقی به‌دور می‌بینیم! اما واقعیت این است که بسیاری از مردم اروپایی نیز ید طولایی در ویرانگری آثار تاریخی - ایران و شرق - داشته‌اند. مثلاً در یادگارنویسی‌های تخت جمشید که حالا خودشان هم به نوعی اثر باستانی بدل شده‌اند، درمی‌یابیم که بسیاری از یادگاری‌نویس‌ها اروپایی و غربی بوده‌اند!



یادگاری نویسی اروپاییان بر دیواره‌های تخت جمشید

فارغ از این تخریب‌های فردی و جزئی، در زمینه‌ی ویرانگری‌های کلی و بزرگ تاریخی، نخستین مثال متأسفانه موفق‌ی که به یاد همه می‌آید، دَدمَنشی گروه طالبان است که دو بودای ایرانی بامیان را در افغانستان به توپ بستند و از میان بردند! و نمونه‌ی ناموفق‌اش، آخوند خلخال‌ی که می‌خواست تخت‌جمشید را نابود کند و به فضل ایزد مهربان و اقدام به موقع و نیرومند مردم هوشمند ایران، در این کار پلید توفیقی نیافت.



اما پیشکسوت این دست کارها در عصر معاصر را می‌توان ناپلئون بناپارت فرانسوی دانست که دویست سال پیش از آنها، پس از فتح مصر، صورت ابوالهول را به توپ بست! البته برخی می‌گویند این ماجرا را افسانه بدانند و دامان ناپلئون را از این اقدام پاکیزه کنند. اما در هر حال، این ماجرا مشهورتر از آن است که بشود به این آسانی‌ها از آن گذشت.



جنبه‌ی دیگر موضوع این است که در هر باغ و غار و زمین و شهر و روستایی، ممکن است که روزی چیزی ارجمند و تاریخی، از زمین بیرون آورده شود. مردم ایران ما اما عموماً، وقتی چیزی زیرخاکی می‌یابند، به چند دلیل که یکی مشکل اقتصادی است و دیگری کم‌سواد و بی‌خبری و سرانجام لجبازی با حکومت، فوراً به فکر قاچاق آن شیء یا اجناس می‌افتند. در نمونه‌های غار کلماکره، غارت تپه مارلیک یا کشف تمدن جیرفت، همگی زنگ خطری بودند که نشان دادند مردم محلی، عموماً ممکن است منافع کوتاه‌مدت را به منافع بلندمدت و ملی ترجیح می‌دهند. گرچه درباره مشخصاً ایران‌مان باید گفت که گاه، شوربختانه برخی آثار کهن — فعلاً و تا وقتی که این حکومت و تفکر ویرانگرش باقی است — جای‌شان در زیر خاک یا شاید هم در برخی موزه‌های معتبر جهان، مطمئن‌تر باشد و دست‌کم نابود نشوند و مردم دنیا را هم از عظمت تاریخ و فرهنگ ایران باخبر کنند!

سخن را خلاصه کنم و از حاشیه‌های هرچند مهم بگذرم، هر جا پای لودگی و طمع و نادانی و نفع‌طلبی و استبداد در ایدئولوژی و افراط و تفریط به میان آید، اهمیت نگهداری دقیق از آثار و اشیاء باستانی و تاریخی از یادها می‌رود و بالعکس، هر جا سخن از نگهداری و توجه به تاریخ و آثار تاریخی باشد، نشان از تعلیم عمومی و شعور اجتماعی دارد که می‌تواند با آموزش‌های رسمی و سپس نسل به نسل، به آیندگان منتقل شود.

۱ شهریور ۱۴۰۵/۲۵۸۵ - آ.آ